

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

ناتور رحمانی  
۰۷ فبروری ۲۰۱۳

از لاله ها ، ستاره ها  
از زخم ها ، شراره ها  
۲

من می دانم ، تو می دانی  
او می داند  
که از برون تا زندان  
و از زندان تا جوخه اعدام راهی بود  
بس دشوار

کسی راه رفت تا آخر  
کسی از نیمه راه برگشت  
کسی هم پشت پا زد  
بر همه اصالت و سنجش !؟  
کسی غرق شد  
کسی ستاره شوق شد  
کسی هم گنبدیده تر شد  
از فاضل آب گوشه خیابان .

ما دیدیم  
ما خواندیم  
خط خط را تا آخر داستان  
که گفته بودند ،

سروده بودند :

" تا سر نرود پا نکشم از سرکویت "  
" نامردی و مردی قدمی فاصله دارد "

به یاد است رفیق ؟  
در آن دخمه ، در آن زندان  
در آن کشتارگاه  
کسی با میخ نامش را  
به دیوار و به میله و به سنگ  
حک می کرد

کسی با خون پاک خویش  
پلیگون پلچرخی را  
عاشقانه رنگ می کرد

تصور کن  
گرچه تصور کردنش مشکل بود  
ای دوست

در آن لحظه که یار ما  
رفیق آشنای ما  
انقلابی دیار ما  
می رفت که جاویدانه گردد

برروی دشمن زبون  
بی باکانه می خندید  
او با دست های بسته  
دلیرانه می جنگید

گواه صلابت عقیده شان  
در مراسم اعدام  
غروب آتشین و شفق خونین بود  
آنگاه که فریاد ماندگار (سرمد)  
کنکره های آسمان را

خط سرخ می کشید  
« ز خون خویش خطی می کشم به سوی شفق »  
« چه خوب عاشقی این سرخی سرانجامم »  
و عقاب های بلند پرواز دیگر  
از زبان آن زنده یاد  
در مراسم تیرباران  
سرود دسته جمعی را  
تا گور های دسته جمعی

خواندند

" توئی که پشت تو می لرزد از تصور مرگ "

" منم که زندگی دیگرست اعدام "

و چنین شد

که با فاصله قدمی

قهرمانان ، سرسپردگان

کشته شدگان

جاویدانه زنده ماندند

ولی ...

سازش کارها ، تسلیم پذیرها

زیبوانه مُردند !!

رفیق !

آدم هائی که آن طرف دیوار شدند

با تأسف فراموشکار شدند

به آنچه باور داشتند و می گفتند :

" میارا بزم در ساحل که آنجا "

" نوای زندگانی نرم خیز است "

" به دریا غلت و با موجش در آویز "

" حیات جاودان اندر ستیز است "

من چگونه بنویسم

که برخی از آن شور آفرین های دیروز

امروز روی مُرده ریگ های ساحل

مثل ماهی های مُرده

و صدف های خالی

جای خوش کرده اند !!

آنها گوش های شان را بسته اند

تا فریاد و غریبویک ملت تحت ستم

و یک کشور در بند مانده و اسیر را

که باد های طوفانی اشغال و اسارت

آن را گسترده تر می سازد

نشنوند

\*\*\*

به یادت است رفیق ؟

وقتی فاشست های خلقی و پرچمی و خادی

ملت را مورد بازپرس و بازداشت قرار می دادند

قریه قریه و شهر شهر کشور را

به زندان مخوف و حمام خون

تبدیل کرده بودند

نسلی از گوزن های عصیانگر

(ناهید) شدند (مینا) شدند

رعد شدند، نعره شدند،

غرش شدند، صدا شدند

کلاغ های ابتر و مکار

این بدکنشان بی عار

آسیمه شدند ، سراسیمه شدند

نشستند بر شاخ و برگتف آن هیولای "سرخین" قبا

که آمده بود از آنطرف دریا .

به یاد داری ؟

هنوز جوان بودیم و کتاب خوان

که مشق وطن دوستی می کردیم

و سرود آزادی را با ریتم می خواندیم

بلندتر و باز هم بلندتر

همپای سرود انترناسیونال

" زندگی آزادی انسان و استقلال اوست "

" بهر آزادی جدل کن ، بندگی درکار نیست "

" با حقارت گر ببارد بر سرت باران دُر "

" آسمان را گو برو ، بارندگی درکار نیست "

به یاد داری که جایی خوانده بودیم :

" ملت های که ارزش آزادی را نمی دانند حقیر اند "

و دیدیم حقارت کسان را

که با خون شهدای راه آزادی

وضو گرفتند

و برسجاده ارتجاع جهانی نشستند

آنهایی که دیروز می سرودند :

" تو ای انسان دوران ساز "

" به یک عصیان به یک جنیش "

" دگرگون ساز کاخ ظلم و استبداد "

همان شعار پرداز های عصیانگردیروز

همان هائی که ضد سیستم سرمایداري

وارتجاع فریاد می کردند

امروز

در دامن امپریالیزم برای ارتجاع

منقبت می خوانند  
آنها از بلندگوی شبکه های امپریالستی  
صبر و شکیبائی را در مقابل ستم و بیداد  
تبلیغ می کنند؟!  
و باخون آرمانشان  
رنگ پوسیده محراب تزویر را  
دوباره تازه می سازند!؟

ادامه دارد